

## بررسی نظریه تفکیک نقش ها در خانواده

### مطهره حکمت نیا<sup>۱</sup> و ثمینه بهادری جهرمی<sup>۲\*</sup>

۱ گروه علوم اجتماعی، واحد بندرعباس، دانشگاه آزاد اسلامی، بندرعباس، ایران

۲ گروه علوم اجتماعی، واحد بندرعباس، دانشگاه آزاد اسلامی، بندرعباس، ایران

\* (نویسنده مسؤل)

#### چکیده

بسیاری از روان شناسان و جامعه شناسان برای بررسی ساختار قدرت در خانواده نظریاتی را مطرح کرده اند که در این خصوص نظریه تفکیک نقش ها را می توان نام برد. در واقع یکی از نظریه هایی که قدرت در خانواده را تبیین می کند «نظریه تفکیک نقش ها» است. این نظریه براساس اصل سازش ناپذیری بودن نقش های رهبری و عاطفی است. پارسونز (۱۹۹۵) از نظریه پردازان این حوزه عامل تفکیک خانواده بر اساس جنس و سن را مطرح کرده و به نقش پدر و مادر و فرزند پسر و دختر پرداخته و به نقش قدرت اشاره می کند. مقاله حاضر ضمن بررسی مفهوم نقش به نظریاتی که در این خصوص مطرح شده می پردازد.

واژه های کلیدی: قدرت در خانواده، تفکیک نقش ها، نقش نمایشی، نقش پذیری

## ۱ - مقدمه

یکی از دلایلی که خود باعث اختلاف در میان خانواده می باشد عدم تفکیک وظایف در میان اعضای خانواده می باشد لذا روان شناسان و جامعه شناسان که در حوزه خانواده و خانواده درمانی فعالیت می کنند با مطرح کردن ساختار قدرت در خانواده تلاش کرده اند از تنش در میان خانواده ها بکاهند از میان نظریات مطرح در این خصوص می توان به نظریه تفکیک نقش ها اشاره کرده که در این نظریه به بررسی نقش سن و جنس در خانواده می پردازد.

## تعریف نقش

نقش، معانی مختلفی را به ذهن متبادر می سازد. یکی از متداول ترین مفاهیم آن مرتبط با اعمالی است که هر فرد به مناسبت پایگاه‌هایی که در جامعه دارد انجام می دهد. از نظر والتر کوئو نقش معرف رفتاری است که هر کس با توجه به مقام و پایگاه اجتماعی فرد حق دارد از او انتظار داشته باشد. (توسلی، ۱۳۸۶: ۳۰۲) بروس کوئن می نویسد: نقش به رفتاری اطلاق می شود که دیگران از فردی که پایگاه معینی را احراز کرده است، انتظار دارند. نقش‌های مناسب، به صورت بخشی از فرایند اجتماعی شدن به فرد آموخته می شود و سپس او آن‌ها را می پذیرد. (کوئن، ۱۳۸۷: ۸۰) از نظر لینتون<sup>۱</sup> (۱۹۵۳-۱۸۹۳) نقش شامل نگرش‌ها، ارزش‌ها و رفتاری است که از سوی جامعه به فرد یا افرادی که این پایگاه را اشغال می کنند، داده می شود. (کوزر، ۱۳۸۵: ۲۷۱) مفهوم نقش با مفهوم موقعیت اجتماعی رابطه دارد، گرچه باید از آن‌هم متمایز شود. موقعیت، عنصری از ساختارشناسی سازمانی، جایگاهی در فضای اجتماعی و مقوله‌ای از عضویت سازمانی است. به این ترتیب، نقش جنبه‌ای از فیزیولوژی سازمانی است و مستلزم کارکرد، انطباق و فرایند است. اگر گفته شود شخص موقعیت اجتماعی را اشغال می کند، بیان معناداری است، اما اینکه بسیاری می گویند کسی نقشی را اشغال می کند، درست نیست. (همان: ۲۷۰)

مفهوم نقش را در ابتدای قرن بیستم چارلز هورتون کولی و هربرت مید عنوان کردند و تاکنون به صورت منظم و علمی توسعه پیدا کرده است و موارد استعمال فراوان آن در قلمرو وسیع علوم انسانی مورد تأیید روان‌شناسان و جامعه‌شناسان واقع شده است. (توسلی، ۱۳۸۶: ۳۰۱) این مفهوم، یکی از مفاهیم کلیدی مکتب کنش متقابل نمادین می باشد که فراوان در نظریان افرادی چون هربرت مید به کار می رود. همچنین در نظریات ویلیام گراهام سامنر، دانیل ج. اوپن سن و اروینگ گافمن.

از نظر مید شخصیت اجتماعی فرد به خاطر ایفای نقش‌های اجتماعی تکوین می یابد. کودک به تدریج زبان را فرامی گیرد و به وسیله تمریناتی که در "خودی ساختن" نقش دیگران به عمل می آورد رفتار خود را معنادار می کند. در راستای چنین روندی "من فاعلی فرد" به نفع "من مفعولی یا کلی" او تضعیف می گردد. انواع بازی به کسب این مهارت‌ها و شکل گرفتن رفتار اندیشمندان کمک فراوان می کند. به نظر وی وظیفه اصلی بازی نزد کودک انسان ایفای نقش و تکوین شخصیت اجتماعی و تمرین آزاد در مناسبات و روابط گروهی است. (همان: ۳۰۹)

فرد در طول زندگی خود، نقش‌های گوناگون را در مراحل پی‌درپی یا همزمان ایفا می کند و ترکیب مجموعه نقش‌هایی که از تولد تا مرگ ایفا کرده است شخصیت او را شکل می دهد. (کوزر، ۱۳۸۵: ۲۹۸)

بازی نقش یا نقش بازی کردن<sup>۲</sup>

نقش بازی کردن ناظر بر رفتاری است که نمود خارجی دارد، یعنی عملی که از انسان سر می زند و با فعالیت ظاهری او تطبیق می کند، مانند تدریس معلم در یک کلاس یا مواظبت مادر از کودکش.

از نظر کوئو "نقش بازی کردن" امری روان‌شناسانه است و به فعالیت ذهنی و شناختن نمادی مشخص به عنوان یک فرد مربوط می شود. مفهوم نقش بازی کردن همواره حاوی عنصر وانمود کردن و تظاهر به غیرواقعی است. از نظر وی "نقش داشتن" واژه‌ای جامعه‌شناسانه است و متوجه فردی است که عضو گروهی محسوب می شود و مشتمل بر عمل جدی و واقعی است. (توسلی، ۱۳۸۶: ۳۰۳)

1. Ralph Linton

2. Play Role

از نظر گافمن، هنگامی که فرد نقشی را بازی می‌کند، به‌طور ضمنی از مشاهده‌گران می‌خواهد که به‌طور جدی تأثیری را که در برابر آن‌ها ساخته و پرداخته شده است بپذیرند، از آن‌ها می‌خواهد باور کنند شخصیتی که در برابر آن‌هاست، واقعاً صفاتی را دارد که نشان می‌دهد و وظایفی که انجام می‌دهد پیامدهایی را خواهد داشت که به‌طور ضمنی ادعای آن را داشته است و نیز به‌طور کلی باور کنند واقعیت همان است که به‌نظر می‌رسد. (کوزر، ۱۳۸۵: ۲۸۳-۲۸۲)

### نقش نمایشی<sup>۲</sup>

فردی که آگاهانه می‌کوشد نقشی را به‌طور کامل انجام دهد تا دیگران را تحت تأثیر قرار دهد، نقش نمایشی را ایفا می‌کند. شخصی که یک نقش نمایشی را برعهده می‌گیرد، اشخاصی را که با او سروکار دارند، معمولاً حضار یا تماشاگرانی تلقی می‌کند که مراقب ایفای نقش او هستند. هرگاه فرد کوشش آگاهانه‌ای به‌عمل آورد تا تصویر مطلوبی را از خود نشان دهد و این تصویر را حضار یا مخاطبان بپذیرند، شاید بتوان گفت که او به هدف نقش نمایشی (بازی نقش) خود رسیده است. (کوتن، ۱۳۸۷: ۸۹-۸۸)

### اجرای نقش و نقش‌پذیری<sup>۴</sup>

"اجرای نقش"، مفهوم اصلی در توصیف رشد "خود" است. فرد تعریفی از "خود" را که از دیگران اخذ شده، هرچه عمیق‌تر بپذیرد، نقش‌های اخذ شده را بیشتر به‌عنوان خودش در نظر می‌گیرد. پذیرش کامل‌تر و پایاتر دیدگاه‌های بیرونی نسبت به "خود"، نقش‌پذیری خوانده می‌شود. در بازی فردی و جمعی خصوصیت ساختگی مداومی وجود دارد که برای یادگیری و شناخت "خود" مفید است، اما نقش‌پذیری منحصر به وقایع درون بازی نیست و چیزی مخالف با ساختگی بودن را القا می‌کند. در حالی که "اجرای نقش" رشد "خود" را ممکن می‌سازد، نقش‌پذیری به خود "هویت" می‌بخشد. (اسکید مور، ۱۳۸۵: ۲۸۸)

### شبکه (مجموعه) نقش‌ها<sup>۵</sup>

هنگامی که فرد در قبال پایگاه اجتماعی معینی، مسئولیت‌هایی را برعهده دارد، تا حدی در شبکه پیچیده‌ای از نقش‌ها درگیر می‌شود که به آن پایگاه پیوند خورده است. مفهوم شبکه نقش‌ها به مجموعه روابط و مناسباتی اطلاق می‌شود که شخص با افراد دیگری که با آن در تماس است، برقرار می‌کند. در همان حال او باید نقش‌های مختلف دیگری را که با پایگاه ویژه‌ای مطابقت دارد، انجام دهد. (کوتن، ۱۳۸۷: ۸۷)

### ایفای نقش<sup>۶</sup>

این اصطلاح به جنبه رفتاری آشکار نقش‌شناسی دلالت دارد. منظور شیوه‌های کمابیش ویژه‌ای است که طی آن فرد به‌عنوان اشغال‌کننده موقعیت یا مقام اجتماعی عمل می‌کند. چون ایفای نقش به‌طور بی‌واسطه شامل رفتار قابل ملاحظه‌ای است، توصیف آن ظاهراً چند مسئله منتظم را در پی دارد. (کوزر، ۱۳۸۵: ۲۷۶)

به نظر یان رابرتسون، نقش‌هایی که ما در زندگی ایفا می‌کنیم به پایگاه‌هایی بستگی دارد که به‌طور اتفاقی در یک زمان معین عهده‌دار شده‌ایم. (رابرتسون، ۱۳۷۲: ۹۳)

### نقش اکتسابی و انتسابی<sup>۷</sup>

نقش محقق یا اکتسابی، نقشی است که شخص با عزم و اراده و صلاحیت شخصی خود آن را به‌دست می‌آورد. مثل نقش زن و شوهر که بعد از تصمیم گرفتن به ازدواج آن‌را احراز می‌کنند یا نقش‌های شغلی در مشاغل علمی و آموزشی، بازاری و... و نیز تقاضاهای عضویت در گروه‌های اجتماعی و تصدی مسئولیت در آن‌ها از جمله این نقش‌هاست. (نیک‌گهر، ۱۳۶۹: ۲۱۲)

نقش انتسابی یا محول، به شیوه ایفای نقش طبق انتظارات جامعه را گویند. از نظر بروس کوتن برخی افراد همواره مطابق با انتظارات دیگران رفتار نمی‌کنند، اما در عین حال، نقشی را که جامعه به آنان محول کرده، انجام می‌دهند. (کوتن، ۱۳۸۷: ۸۳)

3 Representation Role

4 Acceptation of Role Execution of Role

5. Set Role

6. Performance of Role

7. Role Achieved Role Ascribed

تعارض نقش‌ها<sup>۸</sup>

انجام یک یا چند نقش که مستلزم رفتارهای متناقض یا متعارض است را تعارض نقش می‌گویند. در جوامع جدید صنعتی که عضویت در گروه‌های متعدد از ویژگی‌های آن است، از بیشتر افراد انتظار می‌رود که به الزامات بیش از یک نقش پاسخ گویند و بسیار پیش می‌آید که برای انجام دادن چنین نقش‌هایی که باهم در تعارض‌اند، فرد دچار اختلال فکری و بی‌نظمی شود. حتی در مورد یک نقش نیز ممکن است فرد دچار تعارض شود.

فشار نقش<sup>۹</sup>

گاه اتفاق می‌افتد که فرد در انجام نقشی که از او انتظار می‌رود، دچار مشکل می‌شود و این به دلیل تعارض نقش‌ها و وظایف یا انتظاراتی است که در قبال آن نقش وجود دارد. این تعارضات ممکن است هنگامی ظاهر شود که طرف مقابل نقش، انتظارات متفاوتی از دارنده نقش دارد، یا زمانی که شخص پایگاهی را اشغال می‌کند که مستلزم یک سلسله الگوهای رفتاری متفاوتی است که در آن لحظه، ممکن است با یکدیگر در تعارض باشند. (همان: ۸۷-۸۶)

**نظریه نقش:** نظریه نقش پی در پی نشان دادن شیوه‌ای است که افراد از طریق آن برخوردار از موقعیت‌های خاص اجتماعی می‌شوند. در رابطه با خانواده، نقش‌هایی که با خویشاوندی و جنسیت در ارتباط است مانند پدر بزرگ، مادر، دختر و... مورد توجه قرار می‌گیرد. (مک کارتی، ادواردز، ۲۰۱۱: ۵۹۷) با نگاهی کاملاً ساختاری، بوت دو گونه اصلی نقش‌های زناشویی را مورد توجه قرار داد: نقش‌های منفک شده که به تمایزهای موجود در تقسیم کار بین زن و شوهر مربوط می‌شود و معمولاً ماهیت جنسی دارد و نقش‌های بهم پیوسته که در تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات مشترک زن و شوهری نمایان می‌شود. شواهد نشان می‌دهد که شاهد چرخش عظیم در ایفای نقش زن و شوهری هستیم بطوری که امروز جای چندان تعجبی نیست که بسیاری از زنان را با نقش نان آور بودن و مردان را با نقش‌هایی چون مراقبت از کودک و... بشناسیم... (مک کارتی، ادواردز، ۲۰۱۱: ۶۰۲). نقشی که افراد در خانواده برعهده دارند با گذشت زمان و در شرایط مختلف دگرگون می‌شود، این دگرگونی و انتقال نقش‌ها ممکن است بر روابط زن و شوهر تاثیر بسزایی بگذارد و روابط آن‌ها را دچار نوعی تضاد نماید. (سیف، ۱۳۶۸: ۱۴۵)

**نظریه کارکردی:** یکی از اصلی‌ترین نظریاتی که جامعه‌شناسان در تجزیه و تحلیل مسائل خانوادگی به آن توجه داشتند نظریه کارکردگرایی ساختی است، این نظریه توجه ما را به چگونگی شکل‌گیری رفتارهای فردی به وسیله‌ی ساختارها متمرکز می‌کند (آزادارمکی، ۱۳۸۹: ۲۶). از نظر صاحب‌نظران مکتب کارکردگرایی، خانواده نهادی است که بقای آن وابسته به وظایف و کارکردهایی است که برعهده دارد. براساس این دیدگاه مهم‌ترین وظیفه و کارکرد خانواده، اجتماعی کردن اولیه افراد و آماده ساختن آنان برای پذیرش قواعد زندگی اجتماعی است. کارکردگرایی ضمن پذیرش پایداری نسبی برای شالوده نهاد خانواده، به نسبت دیگر رویکردهای جامعه‌شناختی، بیشترین امکان دگرگونی را برای نهاد برحسب نحوه ادای وظیفه واگذار شده قائل است. (آزادارمکی، ۱۳۸۹: ۲۷)

مهم‌ترین نظریات جامعه‌شناسی در عصر حاضر عبارتند از: نظریه‌ی کارکردگرایی، نظریه‌ی تضاد، و نظریه‌ی کنش متقابل نمادین. (عضدانلو، ۱۳۸۴: ۶۳۵) حتی اگر نظریه‌ی کارکردگرایی (۱) را پرتأثیرتر از دو نظریه دیگر ندانیم، دست کم باید به این نکته اذعان نماییم که این نظریه، یکی از مهم‌ترین و پرنفوذترین نظریات جامعه‌شناسی معاصر است. از همین جا، اهمیت پارسونز (۱۹۰۲-۱۹۷۹) که - به همراه رابرت مرتون - کارکردگرایی را در عصر حاضر به جامعه‌شناسی بازگردانید (گیدنز، ۱۳۷۴: ۷۴۹) و به همین علت، می‌توان وی را - البته در کنار مرتون - مهم‌ترین کارکردگرا در جامعه‌شناسی معاصر دانست، روشن می‌گردد.

پارسونز، پژوهش در جامعه‌شناسی را دوباره فرمول بندی کرده و حتی آن را از سمت و سو و برنامه‌ای نظری برخوردار کرده که قبلاً فاقد آن بوده است (همیلتون، ۱۳۷۹: ۱) شاید پارسونز را جامعه‌شناس محبوبی ندانیم، اما نظریات وی دست کم تا میانه

8. Role Conflict

2. Role Strain

دهه شصت و حتی پس از آن در شکل نو کارکردگرایی، در قلمرو زبان انگلیسی بر نظریه‌ی جامعه‌شناسی سیطره داشت. (کرایب، ۱۳۸۵: ۵۱).

پارسونز در میان جامعه‌شناسان معاصر، از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. تاثیرگذاری وی به حدی است که کسانی مثل رابرت هلتن (۱۳۷۹)، معتقدند که «حوزه‌های معدودی از تأثیر میراث فکری پارسونز بر کنار مانده است.» (هلتن، ۱۳۷۹: ۱۶۳)

یکی از موضوعات جامعه‌شناسی مورد توجه و مطالعه پارسونز، موضوع خانواده است. اهمیت اندیشه‌های پارسونز درباره‌ی خانواده، کمتر از اندیشه‌های کلان جامعه‌شناسی او نیست. وی با مطالعه بر روی خانواده‌های طبقه‌ی متوسط آمریکا (به عنوان جامعه‌ای مدرن و مطلوب) الگوی هسته‌ای خانواده را به عنوان الگوی شایع در دنیای مدرن رصد کرده، آن را کارآمدترین الگو در شرایط جدید جهان می‌داند. پارسونز مباحث نظری مربوط به الگوی هسته‌ای خانواده را بر اساس اندیشه‌های کارکردگرایانه خود، و نیز بر اساس نظریه ابتکاری خود، یعنی نظریه‌ی نظام کنش، پایه ریزی می‌کند. از نظر او، خانواده‌ی هسته‌ای خانواده‌ای نکاحی، فرزندپای، نومکان، واحدی مصرفی و وابسته به شغل بیرون از منزل شوهر است. این خانواده که تأمین منافع افراد را اولویتی اصلی می‌داند، بر اساس همسرگزینی آزاد و بر پایه‌ی عشق رومانیتیک به وجود می‌آید.

بسیاری از جامعه‌شناسان و مورخان جامعه‌شناسی پس از پارسونز، به دلیل اهمیت وی، همچنین برای ایضاح و تفهیم بیان پیچیده و ادبیات مغلق او، درباره‌ی اندیشه‌های کلان او و نیز دیدگاه وی در مورد خانواده قلم زده اند. برخی از آنان مانند پیتز همیلتون، رابرت هلتن، یان کرایب، گی روشه و ویلیام اسکیدمور تمرکز خود را بر معرفی دستگاه فکری پارسونز در جامعه‌شناسی گذاشته‌اند و اگر هم به بحث از اندیشه‌ی پارسونز درباره‌ی خانواده پرداخته‌اند، یا از باب مثال و به منظور ایضاح بوده است و یا این بخش را به عنوان یکی از اجزای مطالعات نظری پارسونز آورده‌اند. در مقابل، برخی به دلیل اهتمام نظری بر بحث خانواده، دیدگاه پارسونز در مورد خانواده هسته‌ای را به عنوان یکی از نظریات مهم و تاثیرگذار ذکر کرده‌اند. از جمله این افراد می‌توان به اندره میشل، هایدی روزن باوم، شهلا اعزازی، و نیز حسین بستان اشاره کرد. نکته‌ی قابل توجه آن است که از میان این دو دسته، تعداد بسیار کمی به تشریح رابطه میان اندیشه‌های کلان پارسونز با دیدگاه او درباره خانواده، آن هم در مواردی اندک پرداخته‌اند. گی روشه تا حدودی و شهلا اعزازی در چند مورد خاص به این، امر اهتمام ورزیده‌اند.

پارسونز، خانواده را یک پاره نظام از نظام کل جامعه می‌بیند (نه یک اجتماعی کوچک بریده و منفک از جامعه). از همین روست که اهمیت زیادی برای آن در دستگاه فکری اش قایل است؛ چون اساساً - چنان که در ادامه خواهد آمد - از نظر پارسونز، وظیفه جامعه‌شناسی، مطالعه جامعه به مثابه یک نظام با تمام ویژگی‌های آن است.

این جامعه‌شناس معاصر، در تحقیقات خود، معمولاً خانواده‌ی متوسط آمریکایی را مورد مطالعه قرار می‌دهد، ولی به دو دلیل نتایج مطالعات و تحقیقات وی برد جهانی پیدا می‌کند. از یک سو، به دلیل اهمیت جامعه‌شناسی آمریکایی در جامعه‌شناسی بین‌المللی و از سوی دیگر به دلیل جهانی شدن روندها و تغییرات در همه‌ی سطوح از جمله خانواده‌ها (اعزازی، ۱۳۷۶: ۱۶) نتایج مطالعات و تحقیقات وی برد جهانی پیدا می‌کند.

در زمینه‌ی جهانی شدن باید گفت: همان گونه که خود پارسونز هم به این قضیه معتقد است، در عصر اخیر، روند مدرنیزاسیون، با تاثیر در همه‌ی عرصه‌های حیات بشری از جمله اقتصاد، و پیدایش نهادهای جدید بر اثر همین روند - نهادهایی مثل بازار و نظام پولی - و همچنین ایجاد تحولی جهت دار و رو به تکامل در ساختارهای مدنی و حتی هنجارهای اجتماعی، در همه مقوله‌های مربوط به ساحت جامعه، تغییرات اساسی ایجاد نموده است. توجه به همین گونه تغییرات است که تحلیل پارسونز نسبت به تبدیل الگوی خانواده‌ی گسترده به خانواده هسته‌ای در جوامع مدرن امروزی را شکل می‌دهد. وی معتقد است: در شرایط کنونی و با تغییر ساختار اجتماعی از شکل سنتی به مدرن و در نتیجه، ایجاد نهادهای هم عرض خانواده در عرصه‌های مختلف از جمله اشتغال و تأمین نیازهای اقتصادی، خانواده کم کم کارکرد تولیدی خود را از دست می‌دهد و تنها نقش خویشاوندی اعضا نسبت به یکدیگر در آن باقی می‌ماند. به همین دلیل، دیگر خانواده شکل گسترده نداشته، تبدیل به خانواده‌ی هسته‌ای می‌گردد.

از نظر پارسونز، این تغییرات، دامنه ای جهانی دارد و به سرعت باعث تغییر شکل خانواده در همه‌ی جوامع - چه جوامع مدرن و چه جوامع در حال توسعه - می‌شود. چنان که روشن است، در عمل این نظریه‌ی پارسونز، نسبت به فراگیر شدن الگوی هسته‌ای خانواده در همه‌ی جوامع بشری، شاید با خیزشی آرام‌تر از آنچه او ادعا می‌کرد، تحقق پیدا کرده است.

### نظریه تفکیک نقش‌ها

یکی از نظریه‌هایی که قدرت در خانواده را تبیین می‌کند «نظریه تفکیک نقش‌ها» است. این نظریه براساس اصل سازش ناپذیری بودن نقش‌های رهبری و عاطفی است که پارسونز (۱۹۹۵) آن دو را از یکدیگر جدا می‌داند. وی معتقد است: دو عنصر عمده برای تشکیل خانواده وجود دارد: تفکیک بر مبنای جنسیت و تفکیک بر مبنای سن. در این ارتباط، دلایلی که مطرح می‌کند مرتبط با تفاوت‌های بیولوژیکی و نگرش‌های اجتماعی و خانوادگی است (مه‌دوی و صبوری خسروشاهی، ۱۳۸۲) پارسونز ساختار خانواده را پیامد تمایزپذیری و تفکیک در دو محور می‌بیند:

(۱) محور سلسله مراتبی قدرت نسبی؛

(۲) محور نقش‌های ابزاری در مقابل احساسی - عاطفی.

بر اساس این تفکیک‌پذیری، پارسونز به چهار نوع تقسیم‌بندی بنیادی از نقش - پایگاه در خانواده هسته‌ای می‌رسد:

۱- نقش پدر: پدر دارای نقش ارتباط با دیگران است. هم دارای قدرت بالایی است و هم در خانواده، وجه ابزاری در دست اوست؛ و از طرفی، نقش احساسی - عاطفی او نیز پایین است.

۲- نقش مادر: مادر دارای قدرت بالایی در وجه احساسی - عاطفی است و در نقش ابزاری از موقعیت پایینی برخوردار است.

۳- نقش فرزند پسر: پسر از نظر قدرت در سطح پایین، ولی دارای وجه ابزاری است.

۴- نقش فرزند دختر: دختر از نظر قدرت در سطح پایین، ولی دارای وجه احساسی - عاطفی است.

وی معتقد است که این تفکیک نقش‌ها با یکدیگر مرتبط اند و قدرت، محور این تمایز و تفکیک است که حاوی درجه نفوذ کمی است. پارسونز (۱۹۹۵) معتقد است که بزرگ سالان در امور خانواده، به عنوان یک نظام، بیش از کوچک ترها تأثیر می‌گذارند و با بزرگ شدن فرزندان در خانواده، میزان قدرت فرزندان نیز افزوده می‌شود و نابرابری آنان در مقابل خانواده کاهش می‌یابد. ولی نکته اصلی، وجه ابزاری و احساسی - عاطفی است که ضرورتاً این تفکیک، حاوی کارکرد برای خانواده است و از این ایفای نقش هاست که پارسونز برای زن نقش رهبری عاطفی یا کاریزمایی، و برای مرد نقش رهبری اجرایی یا ابزاری قایل است (پارسونز، ۱۹۹۵: ۴۵). پارسونز مفروضه این است که اختصاص نقش‌های جنسیتی بین زن و مرد دست کم تا حدی جنبه زیستی دارد. زنان باردار می‌شوند و به فرزندان شیر می‌دهند و این واقعیت آنان را برای پذیرش نقش‌های مرتبط با مراقبت و پرورش مستعد می‌گرداند، اما مردان چون از محدودیت‌های زیستی آزاد و رها هستند، در نقش‌هایی که خارج از خانه است، تخصص می‌یابند از این رو، نظام جامعه، شوهر را رهبر اصلی و وظیفه مادر را حفظ وحدت و انسجام خانواده می‌داند (مه‌دوی و صبوری خسروشاهی، ۱۳۸۲).

رنه کونینگ، از دیگر جامعه‌شناسان خانواده، مهم‌ترین خصلت و مشخصه اصلی خانواده را رویارویی روابط و صمیمیت می‌داند و خانواده را گروهی که با احساسات شدید با یکدیگر در ارتباط هستند، تعریف می‌کند. او معتقد است در دوران کنونی کارکردهای ثانویه خانواده، شامل کارکردهای اقتصادی، آموزشی، بهداشتی، نگهداری از سالخوردگان و گذران اوقات فراغت، به سازمان‌های دولتی واگذار شده و خانواده قادر شده به کارکرد اولیه خود، رشد شخصیت اجتماعی و فرهنگی کودکان، بپردازد. کونینگ در عین حال برای واگذاری کارکردهای خانواده به جامعه و جدا شدن خانواده از روابط و مناسبات کل جامعه از اصطلاح ناهماهنگی استفاده می‌کند و معتقد است خانواده بیش از حد به جامعه وابسته شده و از آن‌جا که این کارکردها برای خانواده اساسی بوده‌اند، خانواده بدون آنان قادر به ادامه حیات نیست. وی هم‌چنین خانواده و جامعه را بیشتر در تقابل با یکدیگر می‌داند و نه در ارتباط با هم و معتقد است تضاد و نابرابری‌های موجود و اختلالات در روابط درونی خانواده، که برای آن از اصطلاح نابسامانی استفاده می‌کند، ارتباطی با جامعه ندارند.

ناهماهنگی از طرفی باعث محدود شدن دایره خانواده به دایره بسته زن و شوهر می شود و از طرفی باعث آسیب پذیری اساسی خانواده به سبب از دست رفتن کارکردها می شود و به این ترتیب کارکرد اختصاصی خانواده با توجه به صمیمیت و علائق اعضا، ساختن شخصیت فرهنگی و اجتماعی کودکان است که این کارکرد واقعی خانواده، سال‌های طولانی زیر پوشش نیازهای ثانویه قرار داشت و تنها پس از پیدایش جوامع مدرن، خانواده توانسته از زیر بار کلیه کارکردهای ثانویه رها شود و به وظیفه اصلی خود برسد.

هلموت شلسکی از دیگر نظریه پردازان در حوزه خانواده است که دیدگاه خود را در انتقاد به نظریه تأخر فرهنگی مطرح می کند. نظریه تأخر فرهنگی بر آن است که در روند تکامل جامعه، پیشرفت دو بعد فرهنگ مادی و غیرمادی با یک سرعت انجام نمی گیرد و فرهنگ غیر مادی، شامل آداب و رسوم، اعتقادات، قوانین و ایده‌ها، در مقایسه با دگرگونی‌های مربوط به فرهنگ مادی دارای تأخر است. بر این اساس نهاد خانواده از لحاظ میزان آگاهی، شکل ظاهری و نقش‌های افراد نسبت به پیشرفت‌های جامعه دارای تأخر فرهنگی است.

شلسکی با تشکیک در پیشرفت جامعه بر اثر دگرگونی‌های نظام اقتصادی و سیاسی، ادعا می کند که اقتصاد مدرن به سوی فروپاشی پیش می رود و در صورت انطباق خانواده با شرایط جدید، لاجرم سرنوشت خانواده نیز در جهت زوال و فروپاشی خواهد بود. شلسکی خانواده را تنها باقی مانده ثبات اجتماعی می داند و معتقد است شرایط مادی و اقتصادی باید خود را با ویژگی‌های خانواده انطباق دهند و حتی با وجود احتمال وجود ظلم و ستم در خانواده، بقا و دوام خانواده به عنوان یک ضرورت مطرح می کند.

شلسکی خانواده و جامعه را در تقابل با یکدیگر قلمداد می کند. زندگی در جامعه را دارای انضباط خشک و نظم کسالت‌آور و در مقابل خانواده را فضایی آکنده از احساسات مشترک، آرامش محیط انسانی و محبت می داند و به همین علت معتقد است خانواده باید به تنهایی مورد بررسی قرار گیرد. شلسکی هم‌چنین نظام خانواده را دارای سلطه طبیعی می داند و آن را در برابر سلطه انتزاعی جامعه قرار می دهد. از نظر شلسکی وجود سلطه طبیعی مرد در خانواده ضروری و ضامن حفظ کارکردهای سنتی خانواده است و رشد و توسعه این سلطه طبیعی از عوامل موجودیت خانواده است. او نابرابری میان زن و مرد و عدم اشتغال به کار زنان را از عوامل ثبات خانواده ارزیابی می کند و بر این نظر است که کار کردن زن در بیرون از خانه، امنیت و موجودیت خانواده که به وجود آورنده زیربنای معنوی رفتار است، با خطر مواجه می سازد و سبب نابه‌سامانی در روابط اجتماعی درون خانواده می گردد و روند تربیت فرزندان در محیطی سرشار از اعتماد و مراقبت، که آن را کارکرد ویژه و منحصر به فرد خانواده می داند، مختل می کند.

«نظریه سیستم‌ها» جامعه را به عنوان اجزای به هم پیوسته می بیند. این نظریه لازم می داند که رابطه بین اجزا را همانند رابطه بین یک سیستم و یا سیستم‌های دیگر اجتماعی بررسی کند. هم‌چنین بین کانون مصرف در سیستم اجتماعی و مراحلی که به وسیله جامعه مصرف زده به کار برده می شود و محصولی که از آن تولید می شود، رابطه ایجاد کند.

جامعه‌شناسانی چون جی هی لی و مینو چین ضمن تأکید بر ارتباطات، «سیستم» خانواده را مبین رفتار اعضای آن معرفی می کردند. جی هی لی به ساختار سلسله مراتبی خانواده تأکید می کند. به عقیده او تمام موجودات در یک سلسله مراتب قرار دارند؛ به شکلی که موجود نسبت به سطوح پایین‌تر خود سلطه دارد. خانواده نیز از نظم سلسله مراتبی برخوردار است. پدر قدرتمندتر از بقیه است. بعد از او همسرش و سپس کودکان به ترتیب سن جای دارند. هرگاه در این سلسله‌مراتب خدشه و اختلالی ایجاد شود خانواده دچار مشکل می شود.

در این ساختار سلسله مراتبی خانواده، ارزش سیستمی مرد به خودمختاری، واقع‌بینی و استغنائی طبع اوست. این در حالی است که ارزش سیستمی زن به احساسات و قدرت بیان اوست. از آنجا که ارزش سیستمی مرد در جوامع سرمایه داری بالاتر از زنان ارزیابی شده است، مردان در تمام روز سرکار می روند و زنان مشغول تربیت فرزندان می شوند.

مینوچین معتقد است که داشتن نگرش سیستمی خانواده در قالب یک نظام اجتماعی، موجب نظم و ثبات در ساختار سلسله‌مراتبی خانواده می شود.

ماکس هورکهایمر، از پایه‌گذاران مکتب فرانکفورت، واقعیات زندگی خانوادگی را با دیدگاهی انتقادی مورد بررسی قرار داده است. او در مقاله‌ی مشهور خود، «خانواده و اقتدار در دوران معاصر»، به طور خاص به روش‌های اقتداری پدر در خانواده توجه کرده و با توجه به پیشینه تاریخی اقتدار، وجود آن را در خانواده امروزی مضر تشخیص داده است. از نظر او در میان تمام نهادهای اجتماعی که فرد را برای قبول اقتدار، یا دیکتاتوری در سطح جامعه آماده می‌سازد، خانواده در مقام اول قرار دارد. خانواده به عنوان یکی از مهم‌ترین قدرت‌های تربیتی از شخصیت انسان‌ها مراقبت می‌کند و این عمل را همان‌گونه انجام می‌دهد که زندگی اجتماعی آن را می‌خواهد. در دوران معاصر با وجود کم‌اهمیت شدن خانواده به عنوان یک واحد اساسی اقتصادی، هنوز بر روی خانواده به صورت نهادی سنتی و با شیوه‌های سنتی تاکید می‌شود. در نتیجه هم‌چنان اقتدار پدر که در دوران قبل دارای عینیت ضروری بود، تبلیغ می‌شود. اما با توجه به غیرواقعی بودن اقتدار پدر، به دلیل تحت اقتدار دیگری بودن پدر در روابط کاری جدید، کودکان در سنین نوجوانی به عدم اقتدار واقعی پدر پی می‌برند. در این شرایط نوجوان از لحاظ شخصیتی دارای تصویری از قدرت خودکامه می‌شود، اما از آن‌جا که پدر نمایش‌گر این تصویر نیست و جوان در انتظار یک پدر قوی و قدرتمند - یک ابرپدر - است، به راحتی تابع جهان‌بینی‌هایی چون فاشیسم می‌شود. به عقیده هورکهایمر وجود اقتدار در خانواده تنها باعث می‌شود که کودک اطاعت و سر فرو آوردن در برابر فرد قدرتمند و خصومت نسبت به ضعفا، افراد تحت ستم و گروه‌های خاصی را فرا گیرد.

الیزابت بات از دیگر نظریه پردازان حوزه خانواده است که به تقسیم نقش زن و شوهر در روابط زناشویی و زندگی خانوادگی در قالب نظریه «شبکه خانواده» توجه می‌کند. بات نظریه خود را در کتاب «خانواده و شبکه‌ی اجتماعی»، با ترکیب دو مفهوم اساسی، جدایی نقش‌های خانوادگی و اتصال شبکه اجتماعی خانواده، تبیین می‌کند. منظور بات از اتصال شبکه، اندازه‌آشنایی و دیدار میان اشخاصی است که اعضای خانواده با آن‌ها به صورت مستقل آشنا هستند. شبکه متراکم یا متصل برای توصیف شبکه‌ای به کار می‌رود که در آن میان واحدهای تشکیل‌دهنده، روابط بسیاری وجود دارد و عبارت شبکه پراکنده برای توضیح شبکه‌ای که روابط کمی میان واحدهای تشکیل‌دهنده وجود دارد استفاده می‌شود. بات بر اساس بررسی‌های خود به این نتیجه رسید که خانواده‌هایی که میزان بالایی از جدایی و تفکیک روابط نقشی زن و شوهر را داشتند، به یک شبکه متراکم روابط متصل بودند و بسیاری از دوستان، همسایگان و خویشاوندان یکدیگر را می‌شناختند و در مقابل در خانواده‌هایی که روابط نقشی نسبتاً مشترکی میان زن و شوهر وجود داشت، شبکه روابط پراکنده‌ای داشتند و تعداد کمی از خویشاوندان، همسایگان و دوستان آن‌ها یکدیگر را می‌شناختند. بر اساس این بررسی‌ها، فرضیه اصلی بات این بود که میزان جدایی نقش‌های خانوادگی با میزان اتصال کل شبکه خانواده ارتباط مستقیم دارد و شبکه‌های متراکم به میزان بیشتری جدایی نقش‌های زن و شوهر را دارند. در نتیجه خانواده‌هایی که شبکه متراکم دارند، تقسیم نقش در آن‌ها تفکیکی و جنسیتی و خانواده‌هایی که شبکه پراکنده دارند، تقسیم نقش در آن‌ها اشتراکی است.

وی معتقد بود که «تقسیم سنتی» نقش الزاماً در همه جا و در میان تمام خانواده‌ها وجود ندارد. او روابط این گروه از خانواده‌ها را «مناسبات تفکیکی نقش‌های زناشویی» می‌نامد و روابط گروه دیگری از خانواده‌ها که شامل روابط و فعالیت‌هایی است که زن و شوهر با یکدیگر به صورت مشترک انجام می‌دهند «مناسبات مربوط به نقش‌های مشترک» می‌نامد.

«مناسبات تفکیکی نقش‌های زناشویی» روابطی هستند که در آن زن و شوهر قائل به تفاوت واضحی در وظایف خود هستند و آن‌ها را جدا و میان خود تقسیم کرده و علایق و فعالیت‌های جداگانه دارند. او سپس این فرض را مطرح می‌کند که درجه جدایی نقش‌های زن و شوهر مستقیماً با تبعیت از اندازه متصل بودن شبکه اجتماعی خانواده تفاوت می‌کند. در صورتی که زن و شوهر هر یک به شبکه متراکم تعلق داشته باشند و پس از ازدواج نیز این شبکه‌ها حفظ گردند، رابطه خانوادگی ناشی از ازدواج آن دو به این شبکه روابط اضافه می‌شود. زیرا هر یک از زوج‌ها دوستان و آشنایانی دارند که می‌توانند در خارج از خانواده به آن‌ها کمک کنند. اما اگر شبکه اجتماعی پراکنده باشد، افراد در شبکه یکدیگر را نمی‌شناسند. بنابراین، وفاق اجتماعی و هم‌یاری اعضا به احتمال تنوع و گوناگونی در هنجارهای درون شبکه کمتر خواهد شد. به این ترتیب، زن و شوهری که از کمک و حمایت محیط دوستان خارج از منزل بهره‌مند نمی‌شوند، مجبورند به کمک‌های متقابل به یکدیگر و حتی به قبول نقش‌های



سنتی یکدیگر گردن نهند. بات با توجه به روابط اجتماعی خانواده، مشخص کرد که روابط کلیه خانواده‌ها با جامعه، مانند یک «شبکه» است؛ یعنی هر خانواده با تعدادی از افراد در سطح جامعه در تماس است و این نوع تماس شبکه‌ای دو گونه است: «متصل» و «پراکنده». در صورتی که در یک خانواده پس از ازدواج، بین دوستان و آشنایان زن و شوهر معاشرت صورت گیرد، در این حالت شبکه روابط متصل است. اما اگر این معاشرت صورت نگیرد، شبکه روابط پراکنده می‌شود. به این صورت که اگر شبکه روابط اجتماعی پراکنده باشد، تقسیم نقش‌های مدرن و زندگی آن‌ها از نوع مشارکتی خواهد بود.

نتیجه گیری: خانواده به عنوان یک نهاد بسیار مهم نقش مهمی در بقای یک جامعه دارد.

الگوی سیستمی خانواده نشان می‌دهد که هر شخص چگونه در زندگی نقشی را در مجموعه نظام بازی می‌کند. این نگرش، خانواده را به عنوان یک نظام می‌پذیرد و هر یک از اعضای آن را به عنوان نشانه‌ای از خانواده در نظر می‌گیرد. در این صورت، اگر فردی از خانواده دارای رفتار نابه‌هنجار باشد، این امر نشان‌گر ناموفق بودن نظام خانواده به حساب می‌آید. زیر نظام‌ها بخش‌های یک نظام محلی هستند که وظیفه اجرایی کارکردهای خاص یا فرایندهای خاص در درون سیستم را با هدف حفظ سیستم به عنوان یک کل دارند. هر خانواده دارای تعدادی از زیر نظام‌های همزیستی است که توسط نسل، جنس، علاقه و یا نقش و کارکرد در درون خانواده شکل گرفته است. با دوام ترین آن‌ها زیر نظام‌های زوجی، والد-فرزند، خواهر-برادر است. یکی از نظریه‌هایی که قدرت در خانواده را تبیین می‌کند «نظریه تفکیک نقش‌ها» است. این نظریه براساس اصل سازش ناپذیری بودن نقش‌های رهبری و عاطفی است که پارسونز (۱۹۹۵) آن دو را از یکدیگر جدا می‌داند..

بر اساس این تفکیک‌پذیری، پارسونز به چهار نوع تقسیم‌بندی بنیادی از نقش - پایگاه در خانواده هسته‌ای می‌رسد:

۱- نقش پدر: پدر دارای نقش ارتباط با دیگران است. هم دارای قدرت بالایی است و هم در خانواده، وجه ابزاری در دست اوست؛ و از طرفی، نقش احساسی - عاطفی او نیز پایین است.

۲- نقش مادر: مادر دارای قدرت بالایی در وجه احساسی - عاطفی است و در نقش ابزاری از موقعیت پایینی برخوردار است.

۳- نقش فرزند پسر: پسر از نظر قدرت در سطح پایین، ولی دارای وجه ابزاری است.

۴- نقش فرزند دختر: دختر از نظر قدرت در سطح پایین، ولی دارای وجه احساسی - عاطفی است.

#### منابع:

- ۱- نیک‌گهر، عبدالحسین. ۱۳۶۹، مبانی جامعه‌شناسی، تهران، راین،
- ۲- مهدوی، محمد صادق، صبوری، خسرو، شاهی، حبیب. ۱۳۸۲، ساختار توزیع قدرت در خانواده، مطالعات زنان، سال اول، شماره دوم.
- ۳- گراگلیا، کارولین. ۱۳۸۵، فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳، تلخیص، ترجمه و تدوین معصومه محمدی، قم، معارف، ج ۲.
- ۴- کوئن، بروس. ۱۳۷۵، درآمدی بر جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، توتیا
- ۵- کرایب، یان. ۱۳۸۱، نظریه‌ی اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، عباس مخبر، تهران، نشر آگه، چاپ دوم.
- ۶- گیدنز، آنتونی. ۱۳۸۴، جامعه‌شناسی، منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، چاپ چهاردهم.
- ۷- کوزر، لوئیس، روزنبرگ، برنارد. ۱۳۸۵، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران، نی، چاپ سوم، ص ۲۷۱.
- ۸- سیف، سوسن. ۱۳۶۸، تئوری رشد خانواده، تهران: انتشارات دانشگاه الزهرا.
- ۹- توسلی، غلامعباس. ۱۳۸۰، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران، انتشارات سمت، چاپ هشتم.
- ۱۰- آزاد ارمکی، تقی. ۱۳۸۹، جامعه‌شناسی خانواده ایران، تهران: انتشارات سمت.